

• دریافت ۱۳۸۹/۷/۱۷

• تأیید ۹۰/۸/۱۰

ترجمه کامل یکی از رسائل اخوان الصفا در جامع الحکمتین ناصر خسرو

بهمن خلیفه بناورانی*

چکیده

در تاریخ ادبیات ایران، ناصر خسرو جایگاهی ویژه دارد. او شاعری متفکر بوده و شعرش را تنها در خدمت تبلیغ اندیشه دینی و اصلاح عقیده مخاطبانش قرار داده است. او در کنار شاعری، کتاب‌هایی نیز در تبیین مبانی کیش باطنی تألیف کرده است. کتاب‌های فارسی او (از جمله جامع‌الحکمتین و زادالمسافرین) از نظر ویژگی‌های زبانی و واژگانی از نثرهای خوب قرن پنجم و دارای ارزش ادبی و زبانی است. منابع و مأخذ فکری ناصر خسرو، عمدتاً منابع کیش اسماعیلی است و از جمله از رسائل اخوان‌الصفا بهره‌های بسیاری برده است. ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین، در بخشی از کتاب، به اقتضای مقام، یکی از رسائل اخوان‌الصفا را به طور کامل از عربی به فارسی ترجمه کرده است. البته او به مأخذ سخن خود و حتی به ترجمه بودن یا نقل آن از مأخذی اشاره نکرده است. در این مقاله، بخش‌هایی از جامع‌الحکمتین با متن عربی رسائل اخوان‌الصفا مقایسه و مقابله شده و برای نخستین بار، ترجمه بودن آن بخش از متن جامع‌الحکمتین ناصر خسرو اثبات شده است.

کلید واژه‌ها:

ناصر خسرو، اخوان‌الصفا، جامع‌الحکمتین، ترجمه، حدود و رسوم

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین
email:b_adabiat110@yahoo.com

مقدمه

یکی از مباحث بنیادی در مطالعات ادبی، بررسی تأثیر گذاری و تأثیر پذیری شاعران و نویسندگان از یکدیگر و نشان دادن میزان تأثیر گذاری نویسنده یا شاعری از یک منبع است. بی‌تردید شناخت آبخورهای اندیشه و تفکر یک شاعر یا نویسنده، در نوع تحلیل خواننده از آثار او بسیار مؤثر خواهد بود. آنچه در این مقاله بررسی می‌شود، ارتباط یکی از شاعران بااهمیت تاریخ ادبیات ایران در قرن پنجم ه.ق، ناصرخسرو قبادیانی، با نوشته‌های گروهی از متفکران قرن چهارم است. جایگاه ناصرخسرو در تاریخ ادبیات ایران برای محققان این حوزه روشن است. از طرفی، در قرن چهارم هجری، مجموعه‌ای دایرةالمعارف‌گونه از دانش‌های روزگار در ۵۲ رساله، با نام عمومی رسائل اخوان الصفا به قلم عده‌ای از دانشمندان به زبان عربی نگارش یافت. نویسندگان رسائل به عمد، نام خود را پنهان داشته‌اند. در این مقاله به این موضوع می‌پردازیم که ناصرخسرو قبادیانی، شاعر و نویسنده بزرگ قرن پنجم هجری، در نگارش آثار خود، یک منبع بسیار بااهمیت قرن چهارم، یعنی رسائل اخوان الصفا را در دست داشته و یکی از رسائل پنجاه و دوگانه آنها را تقریباً به طور کامل از عربی به فارسی ترجمه کرده و در کتاب جامع‌الحکمتین خود آورده است. بررسی این ارتباط، در کنار دیگر شباهت‌های موجود در آثار منظوم و منثور ناصرخسرو با این اثر عظیم، روشنگر بسیاری از مبهمات و گوشه‌های تاریک درباره ناصرخسرو خواهد بود.^۱

ناصرخسرو و اخوان الصفا

ناصرخسرو یکی از شاعران برجسته قرن پنجم هجری است که در بر داشتن مضامین حکمی از ویژگی‌های شعر اوست. از آنجا که ناصرخسرو یکی از داعیان اسماعیلی در دوره فاطمیان بوده است، آثارش سرشار از مبانی کیش باطنی است. در حقیقت شعر در نظر او وسیله‌ای برای تبلیغ عقاید مذهبی و مبانی عقیدتی فرقه اسماعیلیه است. تمام آثار منثور او نیز یکسره به اثبات عقاید اسماعیلیه و رد مذاهب دیگر می‌پردازد. کتاب جامع‌الحکمتین یکی از آثار ناصرخسرو است که موضوع آن، مباحث کلامی و فلسفی می‌باشد. این کتاب در پاسخ به برخی سؤالات فلسفی - کلامی ابوالهیشم جرجانی نوشته شده است. ابوالهیشم این سؤالات را در قصیده‌ای به نظم کشیده بود. ناصرخسرو تک تک ابیات را آورده و سعی کرده است پاسخی به آنها بدهد. درباره نام

کتاب هم خود ناصر خسرو چنین گفته است: «... و چون بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بود، نام نهادم مر این کتاب را جامع‌الحکمتین، و سخن گفتم اندرو با حکمای دینی به آیات کتاب خدای تعالی و اخبار رسول او علیه‌السلام و با حکمای فلسفی و فضیلتی منطقی به برهان‌های عقلی و مقدمات منتج مفرج.» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۱۸) نثر جامع‌الحکمتین بسیار ساده و روان در نوع خود کم‌نظیر است، چرا که نثر کتابهای علمی (اعم از فلسفی و کلامی و موضوعات دیگر) عمدتاً به عربی و کاربرد اصطلاحات علمی به زبان عربی گرایش دارند و کتاب‌های فارسی با زبان ساده و پالوده همچون جامع‌الحکمتین و زادالمسافرین در تاریخ ادبیات و تاریخ نوشته‌های فارسی انگشت‌شمارند. ناصر خسرو به‌ویژه در این دو کتاب به فارسی‌نویسی و کاربرد اصطلاحات فلسفی فارسی تأکید داشته است.

از طرف دیگر، گروه اخوان الصفا در اواخر قرن چهارم هجری با انتشار رسائل پنج‌گانه دوگانه خویش (به عربی) در حقیقت بنیان‌گذاران یک نهضت فکری در عالم اسلام بوده‌اند. قصد این گروه از شیعیان، اصلاح دین اسلام و زدودن انحرافات از شریعت محمدی بوده است. نویسندگان این رسائل که در واقع باید آن را یک دائرةالمعارف جامع از تمام دانش‌های زمان دانست، نام خود را پنهان داشته‌اند. قصد آنان از انتشار رسائل در واقع نوعی مبارزه سیاسی بوده است؛ مبارزه به شیوه آگاه‌سازی عموم و بیدار کردن عامه به وسیله گسترش مبانی صحیح شریعت و تعلیم قدرت تفکر و تغییر سلوک فکری. البته در برخی منابع اسماعیلی، تألیف رسائل را به یکی از امامان مستور (احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق^(ع)) نسبت داده‌اند (خراسانی، ۱۳۶۹: ۲۴۶) و اکنون در پرتو پژوهش‌های انجام شده، ارتباط اخوان الصفا با اسماعیلیه روشن‌تر شده است.

رسائل اخوان الصفا بعدها به‌ویژه میان اسماعیلیان گسترش یافت و شروح متعددی نیز بر آن نوشته شد، اما نکته حائز اهمیت، این است که آشنایی با رسائل اخوان الصفا در دوره فاطمیان و استفاده سلسله مراتب دعوت در دوره فاطمی از این رسائل تاکنون انکار شده و عموم پژوهشگران حضور رسائل در جامعه علمی دوره فاطمی را انکار می‌کنند، از جمله فرهاد دفتری^۲ نوشته است: «در هر صورت، به نظر می‌رسد که اعضاء گروه اخوان الصفا اگر هم در قرن ۴ ه.ق می‌زیسته‌اند، پیرو دعوت فاطمی نبوده‌اند، زیرا تعالیم خود را به هفتمین امام اسماعیلیه، یعنی همان مهدی موعود که قرمطیان منتظر رجعتش به عنوان قائم بودند، نسبت داده‌اند.

جهان‌شناسی اخوان الصفا نیز همانند نظام‌های فلسفی و دیگر داعیان آن زمان، بر فلسفه نوافلاطونی مبتنی بوده است. **رسائل اخوان الصفا بر ادبیات دوره فاطمی هیچ‌گونه تأثیری بر جا نگذاشت و مؤلفان اسماعیلی آن دوره نیز اشاره‌ای به این اثر عظیم نداشتند؛** ولی از حدود دو قرن بعد از زمان تألیف، این رسائل در آثار اسماعیلیان طیبی در یمن اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد، به طوری که ابراهیم بن حسین حامدی (فوت: ۵۵۷ ق) و شماری از جانشینان وی به‌عنوان داعیان مطلق مستعلوی - طیبی، پیوسته آن رسائل را مورد مطالعه قرار داده، و بر آن تفاسیر مختلف نوشته‌اند.^۱ (دفتری، ۱۳۶۹: ۶۹۵) فرهاد دفتری در اینجا تأثیر اخوان الصفا را بر منابع مکتوب دوره فاطمی صراحتاً نفی کرده است. چنانکه پس از این ملاحظه خواهد شد، این اظهار نظر دکتر دفتری بر مبنایی استوار نیست، زیرا ناصر خسرو که یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان رسمی دوره فاطمی بوده، یکی از رسائل اخوان الصفا را به طور کامل از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

رساله حدود و رسوم

اخوان الصفا در پایان بخش «النفساتیات العقلیات»، رساله‌ای به نام «فی الحدود و الرسوم» دارند. اخوان در این رساله تمامی اصطلاحاتی را که در رسائل خویش از آنها سود جست‌ه‌اند و برخی کلمات دیگر را طبق موازین منطقی، تعریف به حدّ و رسم کرده‌اند.^۲ یکی از محاسن این کار تعریف اصطلاحات، به ویژه اصطلاحاتی است که چند معنا دارند و در متنی، در یک معنای خاص به کار رفته‌اند. این تعریف‌ها به خواننده کمک می‌کند تا سخن گوینده را همچنان که هست دریابد. در واقع، این کار از بدفهمی فلسفه فیلسوفان جلوگیری می‌کند. پیش از اخوان، کندی، فیلسوف بزرگ اسلامی، رساله مختصری در توصیف و تعریف اصطلاحات و برخی اشیاء پرداخته بود.^۳ پس از اخوان نیز، کار آنها، سرمشق ابن سینا فیلسوف بزرگ مشائی، قرار گرفت. بوعلی نیز رساله‌ای به نام «حدود» یا «تعریفات» نوشته است که به شیوه اخوان الصفا برخی از مفاهیم بنیادین فلسفه و علوم طبیعی را به حدّ و رسم تعریف کرده است. برخی مواضع رساله بوعلی با رساله حدود و رسوم اخوان الصفا شباهت‌های بسیاری دارد. ناصر خسرو در کتاب جامع‌الحکمتین در پاسخ یکی از پرسش‌های ابوالهیثم در باب هیأت و خاصه و رسم و حدّ، این اصطلاحات را شرح کرده است. در پایان پاسخ سؤالات ابوالهیثم گفته است: «و اکنون خواهیم

کزین جایگاه از حقایق چیزها طرفی یاد کنیم، از بهر آنک چیزها را به حقیقت از حدهای آنها توان شناختن، و سخن ما بدین جای ازین کتاب، جواب حدّ و رسم است مر این مرد را - که ما به شرح جواب سؤالات او مشغولیم - و نیز جایی دیده‌ایم از قول این مرد - اعنی ابوالهیثم الجرجانی - سخنانی بر بعض ازین معانی، و این حقایق را که یاد کنیم نسبت به خازن علم حقیقی است علیه‌السلام، و ما آنچه گوئیم اندر هدایت اهل استهداء به فرمان و دستوری او گوئیم.» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۸۶) ناصر خسرو، پس از آن، تقریباً تمام رساله حدود و رسوم اخوان الصفا را لفظ به لفظ ترجمه کرده است. او مطلقاً نامی از اخوان الصفا یا رسائل آنها نمی‌برد. تنها اشاره ناصر خسرو به منبع این تعریفات، همان است که از جامع‌الحکمتین نقل کردیم. ناصر خسرو در آنجا، این حدود و رسوم را به «خازن علم حقیقی علیه‌السلام» نسبت می‌دهد. از اینجا می‌توان چنین استنباط کرد که رسائل اخوان الصفا - یا لاقلاً بخش‌هایی از آن - در روزگار ناصر خسرو در دوره خلافت مستنصر از خلفای فاطمی، در تشکیلات دعوت فاطمی به عنوان مأخذ بعضی علوم شناخته می‌شده است. چنانکه پیش از این اشاره شد، بسیاری از علمای اسماعیلی، رسائل را از نوشته‌های احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق، از نوادگان امام جعفر صادق^(ع) و پسرش اسماعیل می‌دانند.^۵ این احمد بن عبدالله از امامان اسماعیلی محسوب می‌شود، بنابراین، تواند بود که ناصر خسرو رسائل اخوان الصفا را به عنوان تعالیم ائمه اسماعیلی تلقی می‌کرده و آنها را در تدوین آثار خویش به عنوان مأخذ علوم حقیقی که از جانب مقام امامت افزوده شده، به کار می‌برده است. چنانکه ناصر خسرو، اخوان الصفا را صراحتاً از اهل تأیید دانسته و گفته آنها را راجع به «هفت ویژگی حکیم»، نظر اهل تأیید نامیده و نقل کرده است. (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۸۳) ما متن رساله حدود و رسوم اخوان الصفا را با ترجمه آن در کتاب جامع‌الحکمتین ناصر خسرو جزء به جزء مطابقت خواهیم داد. در این میان چند نکته هست که باید یادآوری کرد:

الف) ترتیب اصطلاحات تعریف شده در رساله حدود و رسوم اخوان الصفا با آنچه در جامع‌الحکمتین ناصر خسرو آمده، در برخی موارد جزئی، اندکی متفاوت است. این تفاوت به ترتیب، به چند علت تواند بود؛ یکی اینکه شاید نسخه‌ای که ناصر خسرو در دست داشته با نسخه مرجع ما^۶ اختلاف داشته است، چنانکه این‌گونه جابه‌جایی‌ها در متن رسائل، منحصر به این بخش نیست. ما متن رسائل را با چند چاپ دیگر نیز مقایسه کردیم که تقریباً با همه نسخه‌های دیگر، اندک جابه‌جایی وجود داشت. و یا اینکه ناصر خسرو برخی اصطلاحات را عمداً جابه‌جا کرده است.

ب) برخی اصطلاحات در هر یک از دو متن - یعنی در رساله حدود و رسوم اخوان الصفا و جامع‌الحکمتین ناصر خسرو- وجود دارد که در متن دیگر نیست. ما فهرست کامل اصطلاحات هر یک از دو متن را جداگانه می‌آوریم تا موارد اختلاف دو متن، هم موارد جابه‌جایی و هم فزونی‌ها و کاستی‌های دو متن نسبت به یکدیگر آشکار گردد.

یک) فهرست اصطلاحات بخش حدود و رسوم در کتاب جامع‌الحکمتین (۸۶-۹۶):

۱. گِل ۲. سکنجبین ۳. تخت ۴. حیوان ۵. هیولی ۶ صورت ۷. جوهر ۸. صفت ۹. چیز ۱۰. موجود ۱۱. وجود ۱۲. عدم ۱۳. قدیم ۱۴. محدث ۱۵. علّت ۱۶. معلول ۱۷. علم ۱۸. دانا ۱۹. زنده ۲۰. حیوان ۲۱. قادر ۲۲. فعل ۲۳. خواست ۲۴. خدا ۲۵. توانای بر پدیدآوردن فعل ۲۶. صنعت ۲۷. صانع ۲۸. مصنوع ۲۹. عقل فعال ۳۰. نفس ۳۱. جنس طبیعی ۳۲. نوع طبیعی ۳۳. شخص ۳۴. فصل منطقی ۳۵. عَرَض ۳۶. نور ۳۷. ظلمت ۳۸. روز ۳۹. شب ۴۰. فلک ۴۱. عالم ۴۲. ستاره ۴۳. آتش ۴۴. زمین ۴۵. زمان ۴۶. مکان ۴۷. حرارت ۴۸. خشکی ۴۹. تری ۵۰. بانگ ۵۱. حرکت (کون، فساد، زیادت، نقصان، استحالت = تغییر، از جایی به جایی) ۵۲. کف ۵۳. بخار ۵۴. دود ۵۵. معادن ۵۶. نبات ۵۷. حیوان ۵۸. فرشته ۵۹. دیو ۶۰. طبیعت ۶۱. اثیر ۶۲. زمهریر ۶۳. ابر ۶۴. باران ۶۵. برق ۶۶. رعد ۶۷. برف ۶۸. ژاله ۶۹. چشمه‌های آب ۷۰. زلزله ۷۱. زمین ۷۲. خیر ۷۳. شرّ ۷۴. معروف ۷۵. منکر ۷۶. وهم ۷۷. فکرت ۷۸. ایمان ۷۹. اسلام ۸۰. کفر ۸۱. شرک ۸۲. معصیت ۸۳. معاد ۸۴. ثواب ۸۵. عقاب ۸۶. سخن ۸۷. لفظ ۸۸. سخن راست ۸۹. دروغ ۹۰. صواب و خطا ۹۱. حق و باطل ۹۲. منفعت و مضرت ۹۳. دنیا ۹۴. مرگ ۹۵. آخرت ۹۶. بهشت ۹۷. دوزخ ۹۸. بعث ۹۹. قیامت ۱۰۰. حشر ۱۰۱. حساب ۱۰۲. صراط.

دو) فهرست اصطلاحات رساله حدود و رسوم (رساله چهل و یکم) از رسائل اخوان الصفا

(۳/ ۳۱۷-۳۲۹):

۱. گِل ۲. سکنجبین ۳. تخت ۴. کلام ۵. لحن ۶ حیوان ۷. هیولی ۸. صورت ۹. جوهر ۱۰. صفت ۱۱. شیء ۱۲. موجود ۱۳. معدوم ۱۴. وجود ۱۵. عدم ۱۶. قدیم ۱۷. محدث ۱۸. احداث ۱۹. علّت ۲۰. معلول ۲۱. عالم ۲۲. علم ۲۳. حی(زنده) ۲۴. قادر ۲۵. فعل ۲۶. باری (خداوند) ۲۷. قدرت ۲۸. صنعت ۲۹. مصنوع ۳۰. عقل فعال ۳۱. نفس ۳۲. ارادة(خواست) ۳۳. عقل انسانی ۳۴. جنس ۳۵. شخص ۳۶. خاصه ۳۷. نور ۳۸. ظلمت ۳۹. روز ۴۰. شب ۴۱. حرارت (گرمی) ۴۲. برودت(سردی) ۴۳. رطوبت (تری) ۴۴. بیوست (خشکی) ۴۵. رنگ ۴۶. بوی ۴۷. صوت ۴۸.

حرکت (کون، فساد، زیادت، نقصان، تغییر، نقل) ۴۹. مکان ۵۰. زمان ۵۱. فلک ۵۲. عالم ۵۳. کواکب ۵۴. جسم ۵۵. جسم شفاف ۵۶. آتش ۵۷. هوا ۵۸. آب ۵۹. زمین ۶۰. جهات (شرق، غرب، جنوب، شمال، بالا، پایین) ۶۱. گل ۶۲. کف ۶۳. بخار ۶۴. دود ۶۵. برق ۶۶. معادن ۶۷. نبات ۶۸. حیوان ۶۹. انسان ۷۰. ملائکه ۷۱. جن ۷۲. شیاطین (دیو) ۷۳. باد ۷۴. طبیعت فاعله ۷۵. اثیر ۷۶. نسیم ۷۷. زمهریر ۷۸. شعاع ۷۹. انعکاس شعاع ۸۰. بخار ۸۱. دود ۸۲. غیم و سحاب (ابر) ۸۳. باران ۸۴. باد ۸۵. برق ۸۶. رعد ۸۷. صاعقه ۸۸. صوت ۸۹. ضباب (مه) ۹۰. هاله ۹۱. قوس قزح ۹۲. رنگ‌های اصلی قوس قزح ۹۳. برف ۹۴. برد (تگرگ، ژاله) ۹۵. غیم ۹۶. سیل ۹۷. نهر ۹۸. زلزله ۹۹. خسوف (جابه‌جایی زمین) ۱۰۰. کوه ۱۰۱. جزیره ۱۰۲. بیابان ۱۰۳. بیشه و جنگل ۱۰۴. آبگیر ۱۰۵. زمین ۱۰۶. هوا ۱۰۷. فلک ۱۰۸. مرکز زمین ۱۰۹. دریا ۱۱۰. جزر و مدّ دریای فارس ۱۱۱. شوری آب دریا ۱۱۲. طبایع اربعه ۱۱۳. ارکان اربعه ۱۱۴. اخلاط اربعه ۱۱۵. موالید ثلاثه ۱۱۶. معادن ۱۱۷. نبات ۱۱۸. حیوان ۱۱۹. ارادة (خواست) ۱۲۰. قدرت ۱۲۱. اختیار ۱۲۲. جهل ۱۲۳. اعتقاد ۱۲۴. وهم ۱۲۵. ایمان ۱۲۶. اسلام ۱۲۷. دین ۱۲۸. کفر ۱۲۹. شرک ۱۳۰. جحود (انکار) ۱۳۱. معصیت ۱۳۲. طاعت ۱۳۳. معاد ۱۳۴. ثواب ۱۳۵. عقاب ۱۳۶. معروف ۱۳۷. مُنکر ۱۳۸. اجرت کارگر ۱۳۹. عدد (انواع آن) ۱۴۰. نبات ۱۴۱. حیوان ۱۴۲. انسان ۱۴۳. جسم ۱۴۴. صوت ۱۴۵. لفظ ۱۴۶. کلام (سخن) ۱۴۷. صدق (سخن راست) ۱۴۸. کذب (دروغ) ۱۴۹. صواب و خطا ۱۵۰. خیر و شرّ ۱۵۱. حق و باطل ۱۵۲. نفع و ضرر ۱۵۳. دنیا ۱۵۴. مرگ ۱۵۵. آخرت ۱۵۶. بهشت ۱۵۷. دوزخ ۱۵۸. بعث ۱۵۹. خواب ۱۶۰. قیامت ۱۶۱. حشر ۱۶۲. حساب ۱۶۳. صراط ۱۶۴. رنگ ها ۱۶۵. مزه‌ها.

چنانکه از مقایسه این دو فهرست آشکار می‌شود، تعداد اصطلاحات رساله حدود و رسوم اخوان الصفا بیش از آن چیزی است که در جامع‌الحکمتین ناصر خسرو آمده است. اگر موارد تکراری رساله اخوان الصفا را در نظر بگیریم، و از موارد جابه‌جایی برخی اصطلاحات صرف نظر کنیم، می‌توان متن جامع‌الحکمتین ناصر خسرو را ترجمه تقریباً کامل رساله اخوان الصفا تلقی کرد.

مقابله متن عربی رساله حدود و رسوم اخوان الصفا و متن جامع‌الحکمتین

ناصر خسرو

ما در این مقاله تمام مواضع مشترک رساله حدود و رسوم اخوان الصفا و بخش حدود و رسوم

جامع‌الحکمتین ناصر خسرو را جزء به جزء مطابقت می‌دهیم تا میزان انطباق این دو متن کاملاً آشکار گردد. نخست متن اخوان الصفا نقل می‌شود و در پی آن با شماره مکرر، متن جامع‌الحکمتین که عیناً ترجمه متن اخوان الصفا است می‌آید. اعداد مقابل هر عبارت، ارجاع به صفحه متن رسائل اخوان الصفا و جامع‌الحکمتین است.

۱. و قد قيل انَّ الحکیم هو الَّذي يوجد فيه سبع خصال محمودة، احداها ان تكون أفعاله مُحکمة، و صنائعه مُتقنة، و أقاويله صادقة، و أخلاقه جميلة، و آراؤه صحيحة، و أعماله زكية، و علومه حقیقة. (۳۱۷/۳)

۱. [و اهل تأیید] گفتند مردم را هفت خصلت ستوده نباید تا مر او را حکیم شاید خواندن: نخست آنک فعلش بحکم باشد، و دیگر آنک صنعتش بی‌عیب باشد و سه دیگر آنک سخنانش راست باشد، و چهارم آنک خوی‌هایش نیکو باشد، و پنجم آنک تدبیرش درست باشد، و ششم آنک کارهایش پاکیزه باشد، و هفتم آنک علمش حقیقت باشد. (۸۵ و ۸۶)

۲. و اعلم أن معرفة حقيقة الأشياء هي معرفة حدود و رسومها، و ذلك أن الأشياء كلها نوعان: مُركبات و وسائط [صحيح: بسائط]. فاما المركبات فتُعرف حقائقها، إذا عرفت الأشياء التي هي مركبة منها، و البسائط تُعرف حقائقها إذا عرفت الصفات التي تخصها. و مثال ذلك: (۳۱۷/۳)

۲. پس گوییم که شناخت مر چیزها را بحقیقت به شناخت حدود آن چیزها باشد، از بهر آنکه چیزها همه به دو نوع است و بیش نیست اعنی یا بسایط است یا مرکبات است، و مرکبات را بحقیقت آنگاه توان شناختن که آن چیزها که ترکیب مرکب از آن باشد، شناخته شود، و بسایط را بدان توان شناختن که صفت‌های خاص آن شناخته شود یکان یکان و مثال آن از مرکبات چنان است که گوییم: (ص ۸۶)

۳. إذا قيل لك ما حقيقة الطين؟ فيقال: ماءٌ و ترابٌ مختلطان. (۳۱۷/۳)

۳. اگر کسی گوید حقیقت گل چیست؟ گوییم: آب با خاک آمیخته است. (۸۶ و ۸۷)

۴. والسكنجيين؟ فيقال: خلٌ و عسلٌ ممزوجان. (۳۱۷/۳)

۴. اگر گوید حقیقت سنگجین چیست؟ گوییم: سرکه است با انگبین آمیخته. (۸۷)

۵. والسريير؟ خشبٌ و صورةٌ مركبان. (۳۱۷/۳)

۵. اگر گوید حقیقت تخت چیست؟ گوئیم چوب است با صورت تخت یکی شده. (۸۷)
۶. و الحيوان؟ نفس و جسد مقرونان. (۳۱۷/۳)
۶. و همچنین حدّ حیوان، نفس است به جسد مقرون شده. (۸۷)
۷. فاما الأشياء البسيطة فتعرف إذا عرفت الصفات التي تخصها. مثال ذلك. (۳۱۷/۳)
۷. و اما بسایط را که آن مبدع است و مرکب نیست از چیزهای دیگر، حقایق آن را از صفات خاص آن توان یافتن، و مثال این چنان باشد. (۸۷)
۸. إذا قيل لك: ما الهیولی؟ فيقال: جوهر بسيط قابل للصورة. (۳۱۷/۳)
۸. اگر کسی گوید: حقیقت هیولی چیست؟ گوئیم: جوهری بسیط است پذیرای صورت. (۸۷)
۹. فان قيل: ما الصورة؟ فيقال: ماهية الشيء و له الإسم و الفعل و القيامة. (۳۱۷/۳)
۹. اگر گوید: حقیقت صورت چیست؟ گوئیم: صورت هر چیزی آن است که هستی آن چیز بدان است. (۸۷)
۱۰. فان قيل: فما الجوهر؟ فيقال: هو قائم بنفسه القابل للصفات. (۳۱۷/۳ و ۳۱۸/۳)
۱۰. اگر گوید: جوهر چیست؟ گوئیم: چیزی است به ذات خویش قایم و پذیرای صفات متضاد. (۸۷)
۱۱. فان قيل: فما الصفة؟ فيقال: عرضٌ حالٌ في الجوهر لا كالجُزء منه. (۳۱۸/۳)
۱۱. اگر گوید: حقیقت صفت چیست؟ گوئیم: صفت، عرض است که اندر جوهر فرود آید، و نه از جوهر باشد. (۸۷)
۱۲. فان قيل: ما الشيء؟ فيقال: هو المعنى الذي يُعلم و يُخبر عنه. (۳۱۸/۳)
۱۲. اگر گوید: حقیقت «چیز» چیست؟ یعنی نام چیز بر چه افتد؟ گوئیم: بر آن معنی افتد نام چیز که ممکن باشد او را دانستن، وز او خبر دادن. (۸۷)
۱۳. فان قيل: ما الموجود؟ قيل: هو الذي وجده أحد الحواس أو تصوّره العقل أو دلّ عليه الدليل. (۳۱۸/۳)
۱۳. اگر گوید: حقیقت موجود چیست؟ گوئیم که موجود آن است که یا حاستی از پنج حاست مر او را اندر یابد، یا وهم مر او را تصوّر کند، یا چیزی بر او دلیل کند. (۸۷ و ۸۸)

۱۴. فان قيل: ما الوجود؟ فيقال: أيس. (۳۱۸/۳)
۱۴. اگر گوید: وجود چیست؟ گوئیم: آنک نام او هست است. (۸۸)
۱۵. فان قيل: ما العدم؟ فيقال: ليس. (۳۱۸/۳)
۱۵. اگر گوید: عدم چیست؟ گوئیم: آنک نام او نیست است. (۸۸)
۱۶. فان قيل: ما التقديم؟ فيقال: ما لم يكن ليس. (۳۱۸/۳)
۱۶. اگر گوید: حقیقت قدیم چیست؟ گوئیم آنک نیستی او ممکن نباشد. (۸۸)
۱۷. فان قيل: ما المحدث؟ فيقال: ما كونه غيره. (۳۱۸/۳)
۱۷. اگر گوید: حقیقت مُحدث چیست؟ گوئیم: آنچه دیگری سازنده باشد مر او را. (۸۸)
۱۸. فان قيل: ما العلة؟ فيقال: هي سبب لكون شيء آخر ايجاداً. (۳۱۸/۳)
۱۸. اگر گوید: حقیقت علت چیست؟ گوئیم: آنچه او سبب بودش چیزی دیگر باشد. (۸۸)
۱۹. فان قيل: ما المعلول؟ فيقال: هو الذي لوجوده سبب من الأسباب. (۳۱۸/۳)
۱۹. اگر گوید: حقیقت معلول چیست؟ گوئیم: آنچه وجود او را سببی باشد، او معلول باشد. (۸۸)
۲۰. فان قيل: ما العالم؟ فيقال: هو المنصور للشيء علي حقيقته. (۳۱۸/۳)
۲۰. اگر گوید: حدّ دانا چیست؟ گوئیم: دانا آن است که مر چیزی را بحقیقت او تصوّر کند. (۸۸)
۲۱. فان قيل: ما العلم؟ فيقال: صورة المعلوم في نفس العالم. (۳۱۸/۳)
۲۱. اگر گوید: حدّ علم چیست؟ گوئیم: علم تصوّری است از ما مر چیزی را به حقیقت آن. (۸۸)
۲۲. فان قيل: ما الحي؟ فيقال: المتحرك بذاته. (۳۱۸/۳)
۲۲. اگر گوید: زنده چیست؟ گوئیم آنک از او فعل ها آید، زنده است. (۸۸)
۲۳. فان قيل: ما القادر؟ فيقال: هو الذي لا يتعذر عليه الفعل متى شاء. (۳۱۸/۳)
۲۳. اگر گوید: حدّ قادر چیست؟ گوئیم: آنک هر گه که خواهد فعل کند او قادر است. (۸۸)
۲۴. فان قيل: ما الفعل؟ فيقال: أثر من مؤثر. (۳۱۸/۳)
۲۴. اگر گوید: فعل چیست؟ گوئیم: اثری است از فاعل اندر مفعول، یا اثرکننده اندر اثرپذیر. (۸۸)
۲۵. فان قيل: ما معنى الباري؟ فيقال: علة كل شيء و سبب كل موجود و مبدع المبدعات و

مخترع الكائنات و مُتَقِنَهَا و مُتَمِّمَهَا و مُكَمِّلَهَا و مُبَلِّغَهَا إِلَى أَقْصَى مَدَى غَايَاتِهَا و مُنْتَهِي

نَهَايَاتِهَا، بِحَسَبِ مَا يَتَأْتِي فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا. (۳۱۸/۳)

۲۵. اگر گوید خدا چیست؟ گوییم: او آن است که همه اوست و مسبب هر موجودی اوست و کردن چیز نه از چیز، فعل اوست و آغاز کننده و تمام کننده چیزها اوست، بر اندازه قبول هر

چیزی مر تمامی خویش را. (۸۸ و ۸۹)

۲۶. فان قيل: ما الصنعة؟ فيقال: هو اخراج الصانع من فكره و وضعه في الهيولى. (۳۱۸/۳)

۲۶. اگر گوید حدّ صنعت چیست؟ گوییم: نهادن صورت اندر هیولی. (۸۹)

۲۷. فان قيل: ما المصنوع؟ فيقال: مركب من هيولى و صورة. (۳۱۸/۳)

۲۷. اگر گوید: مصنوع چیست؟ گوییم آنک مرکب است از هیولی و صورت، مصنوع است. (۸۹)

۲۸. فان قيل: ما العقل الفعّال؟ فيقال: هو أول مبدع ابدعه الله، و هو جوهر بسيط نوراني

فيه صورة كل شيء. (۳۱۸/۳)

۲۸. اگر گوید: عقل فعّال چیست؟ گوییم: او نخستین مبدعی است که خدای او را ابداع کرده

است، و آن جوهری است بسیط و نورانی که صورت همه چیزها اندر اوست. (۸۹)

۲۹. فان قيل: ما النفس؟ فيقال: جوهر بسيطة روحانية حيّة علامة فعّالة، و هي صورة من

صوّر العقل الفعّال. (۳۱۸/۳)

۲۹. اگر گوید: نفس چیست؟ گوییم: جوهری است بسیط و روحانی و زنده است به ذات و

داناست به قوت، فاعل است به طبع، و او صورتی است از صورت‌های عقل فعّال. (۸۹)

۳۰. فان قيل: ما الإرادة؟ فيقال: اشارة بالوهم الى تكوين أمر ممكن كونه و كون

خلافه. (۳۱۸/۳)

۳۰. اگر گوید: خواست چیست؟ گوییم اشارتی وهمی است میان دو کار که به خلاف یکدیگر

باشند و بودش آن ممکن باشد. (۸۸)

۳۱. فان قيل: ما الجنس؟ فيقال: صفة جماعة متفكّة بالصورة يعمّها معنى واحد. (۳۱۸/۳)

۳۱. اگر گوید: حدّ جنس طبیعی چیست؟ گوییم: جماعتی است که صورت‌هایشان مختلف^۸

است و همه بر یک معنی‌اند... (۸۹)

۳۲. فان قيل: ما الشخص؟ فيقال: كل جملة يُشار إليها دون غيرها، مُميّزة من غيرها بالأفعال

و الصّور. (۳۱۸/۳)

۳۲. اگر گوید: حدّ شخص چیست؟ گوییم: هرچ آن به یک بخش است و اشارت بر او افتد

شخص است. (۸۹ و ۹۰)

۳۳. فان قيل: ما النور؟ فيقال: جوهر مرئي يُضيء من ذاته، و يُرى به غيره. (۳۱۹/۳)

۳۳. اگر گوید: حدّ نور چیست؟ گوییم: جوهری بسیط است که مر او را همی بدو بینند و چیزها

را هم بدو بینند. (۹۰)

۳۴. فان قيل: ما الظلمة؟ فيقال: عدم النور عن الذات القابلة للتّور. (۳۱۹/۳)

۳۴. اگر گوید: ظلمت چیست؟ گوییم: ظلمت نیستی نور است. (۹۰)

۳۵. فان قيل: ما النهار؟ فيقال: هو ضوء الشّمس. (۳۱۹/۳)

۳۵. اگر گوید: حدّ روز چیست؟ گوییم: حاضری آفتاب، کز عالم جانب آفتاب، روز است. (۹۰)

۳۶. فان قيل: ما الليل؟ فيقال: هو ظلّ الأرض. (۳۱۹/۳)

۳۶. اگر گوید: حدّ شب چیست؟ گوییم: سایه زمین است. (۹۰)

۳۷. فان قيل: ما الحرارة؟ فيقال: غليان أجزاء الهیولی. (۳۱۹/۳)

۳۷. اگر گوید: حرارت چیست؟ گوییم: فشردگی جزءهای هیولی است. (۹۱)

۳۸. فان قيل: ما اليبوسة؟ فيقال: تماسكها [أي: تماسك أجزاء الهیولی]. (۳۱۹/۳)

۳۸. اگر گوید: خشکی چیست؟ گوییم: فراز آمدگی اجزاء هیولی است. (۹۱)

۳۹. فان قيل: ما الصوت؟ فيقال: قرعٌ في الهواء من تصادم الأجسام. (۳۱۹/۳)

۳۹. اگر گوید: حدّ بانگ چیست؟ گوییم: بانگ جز از بیرون جستن هوا به میان دو جسم کز

یکدیگر مفاجا جدا شوند حاصل نشود؛ چنانک سنگی را که به سنگی برزنند تا [صحیح: یا]

سنگی به خودی خویش بشکافد و هوا به میان او اندر جهد. (۹۱)

۴۰. فان قيل: كم الحركات؟ فيقال: ستّة أنواع: هي الكون و الفساد و الزيادة و التّقصان و

التَّغْيِيرِ وَ الثَّقَلَةِ. (۳۱۹/۳)

۴۰. اگر گوید: حرکت چند است؟ گوییم: حرکت شش نوع است؛ یکی به کون و یکی به فساد و سه دیگر به زیادت و چهارم به نقصان و پنجم به استحالت و ششم از جایی به جایی. (۹۱)
۴۱. انَّ الكونَ هو قبول الهیولی و الصَّورة و خروجه من حیث العدم. (۳۱۹/۳)
۴۱. اما کون بیرون شدن چیزی است از عدم سوی وجود... و نیز گفتند که کون پذیرفتن هیولی است مر صورتی شریف را. (۹۱)
۴۲. والفساد هو خلق الصورة و خلعها من الهیولی. (۳۱۹/۳)
۴۲. و فساد بازشدن چیزی است از وجود سوی عدم... و نیز گفتند... [فساد]، پوشیدن [هیولی است] مر صورتی خسیس را. (۹۱)^{۱۱}
۴۳. و الزیادة، تباعد نهايات الشَّيء و التَّقْصان تقاربهما. (۳۱۹/۳)
۴۳. اگر گوید: زیادت چیست؟ گوییم دور شدن نهایت چیزی است از مرکز خویش و نقصان، بازگشتن آنکه دور شده است به سوی مرکز خویش. (۹۱)^{۱۲}
۴۴. فان قيل: ما المكان؟ فيقال: انه كل موضع تمكَّن فيه المتمكَّن، و هو نهايات الجسم. (۳۱۹/۳)
۴۴. اگر گوید: مکان چیست؟ گوییم نهایت جسم است. (۹۱)
۴۵. فان قيل: ما الزمان؟ فيقال: عدد حركات الفلك، و تکرار اللیل و النهار. (۳۱۹/۳)
۴۵. اگر گوید: زمان چیست؟ گوییم: عدد حرکات فلک است به نزدیک فلاسفه. (۹۱)^{۱۳}
۴۶. فان قيل: ما الفلك؟ فيقال: انه جسم شفاف كروي، محیط بالعالم. (۳۱۹/۳)
۴۶. اگر گوید: فلک چیست؟ گوییم جسمی محیط است بر عالم. (۹۰)^{۱۴}
۴۷. فان قيل: ما العالم؟ فيقال: جميع الموجودات المتكوّنات التي يحويها الفلك. (۳۱۹/۳)
۴۷. اگر گوید: عالم چیست؟ گوییم: جملگی آنچه در میان فلک است، عالم است. (۹۰)
۴۸. فان قيل: ما الكواكب؟ فيقال: أجسام منيرة مستديرة كالجامة من دوام ثباتها في موضع معروف بها. (۳۱۹/۳)
۴۸. اگر گوید: حدّ ستاره چیست؟ گوییم: جسمی نورانی است، گرد، با نور فشرده. (۹۰)

۴۹. فان قيل: ما الأرض؟ فيقال: جسمٌ غليظٌ أغلظ ما يكون من الأجسام و تواقف في مركز العالم. (۳۱۹/۳ و ۳۲۰) و: جسمٌ كروي الشكل، واقف في الهواء باذن الله بجميع ما عليها من الجبال و البحار. (۳۲۲/۳) فان قيل ما مركز الأرض؟ يقال: نقطة في وسط عمقها، من تلك النقطة الى ظاهر سطحها ثلاثة و نصف من اثنين و عشرين المحيط. (۳۲۲/۳)

۴۹. اگر گوید: زمین چیست؟ گوئیم: درشت تر جسمی است اندر مرکز عالم ایستاده. (۹۰) و: جوهری سخت است و اندر او سوراخها و شکافهاست خرد و بزرگ، و اندر میان هوا ایستاده است به فرمان خدای تعالی، و هرچ بر اوست از کوهها به گرد زمین گرفته است به فرمان خدای تعالی از همه جانبها... و مرکز عالم یکی نقطه است اندر میان خاک که همه جزءهای عالم را تکیه بر آن است. (۹۴)

۵۰. فان قيل: ما الزبد؟ يقال: ماءٌ و هواء. (۳۲۰/۳)

۵۰. اگر گوید: کف چیست؟ گوئیم: آب است با هوا آمیخته... (۹۲)

۵۱. فان قيل: ما البخار؟ يقال: ماءٌ و نار. (۳۲۰/۳)

۵۱. اگر گوید: بخار چیست؟ گوئیم: آب که با آتش آمیخته است. (۹۲)

۵۲. فان قيل ما الدخان؟ يقال: نارٌ و تراب. (۳۲۰/۳)

۵۲. اگر گوید: دود چیست؟ گوئیم: آتش است با خاک آمیخته. (۹۲)

۵۳. فان قيل: ما المعادن؟ يقال: ما الغالب عليه الترابية. (۳۲۰/۳) و: ما يكون في عمق الأرض من الجواهر و غيرها ثَمًا يجري مجري الموات. (۳۲۲/۳)

۵۳. اگر گوید: معادن چیست؟ گوئیم چیزی است که اندر زمین بسته شود از سیماب و گوگرد، و خاک به آن هر دو آمیخته. (۹۲)^{۱۵}

۵۴. فان قيل: ما النبات؟ يقال: ما الغالب عليه المائية. (۳۲۰/۳) و: ما هو الظاهر، و يظهر علي

وجه الأرض من نبت الأشجار و ما ينجم. (۳۲۲/۳)

۵۴. اگر گوید: نبات چیست؟ گوئیم: آنچه از زمین برآید و زیادت پذیرد و آب بر او غالب است. (۹۲)

۵۵. فان قيل: ما الحيوان؟ يقال: ما الغالب عليه الهوائية. (۳۲۰/۳) و: كل جسم متحرك

حساس... (۳۲۲/۳)

۵۵. اگر گوید: حیوان چیست؟ گوئیم: متحرکی است که مر او را حس است و هوا بر او غالب است. (۹۲)

۵۶. فان قيل ما الملائكة؟ يقال: ما الغالب عليها طبيعة الفلك. (۳۲۰/۳)

۵۶. اگر گوید: فرشته چیست؟ گوئیم: نفس‌های بصلاح و باخیر است، و طبیعت فلك بر ایشان غالب است. (۹۲)

۵۷. فان قيل: ما الشياطين؟ يقال: ما الغالب عليها الترابية و التارية. (۳۲۰/۳)

۵۷. اگر گوید: دیو چیست؟ گوئیم: نفس‌های بد و باشر است و آتش و خاک بر آن غالب است. (۹۲)

۵۸. فان قيل: ما الطبيعة الفاعلة؟ يقال: هي قوة من قوي النفس الكلية الفلكية، سارية في الأركان. (۳۲۰/۳)

۵۸. اگر گوید: حدّ طبیعت چیست؟ گوئیم: قوتی است از قوت‌های نفس، اندر ارکان چهارگانه کارکن. (۹۲)

۵۹. فان قيل: ما الأثير؟ يقال: الهواء الحار الذي يلي فلك القمر. (۳۲۰/۳)

۵۹. اگر گوید: اثير چیست؟ گوئیم: هوای گرم است به زیر فلك قمر. (۹۲)

۶۰. فان قيل: ما الزمهرير؟ يقال: هو الهواء الذي هو فوق كرة النسيم و دون الأثير، و هو بارد مُفرط البرودة. (۳۲۰/۳)

۶۰. اگر گوید: زمهرير چیست؟ گوئیم: هوای سرد است زیر آن کره اثير. (۹۲)

۶۱. فان قيل: ما المطر؟ يقال: تلك الأجزاء إذا التأم بعضها مع بعض، و بردت و تقلت و رجعت نحو الأرض. (۳۲۱/۳)

۶۱. اگر گوید: باران چیست؟ گوئیم: آن آب که از بخار با آتش آمیخته است، چون سرد شود آتش از او جدا شود و آب به زمین بازآید، او را باران گویند. (۹۳)

۶۲. فان قيل: ما البرق؟ يقال: هو التار تنقدح من احتكاك تلك الأجزاء الدخانية في جوف

السحاب. (۳۲۱/۳)

۶۲ اگر گوید: برق چیست؟ گوییم: آتش لطیف که پدید آید از بر یکدیگر زدن بخارات دخانی
چو جمع شده باشد اندر هوا. (۹۳)

۶۳ فان قيل: ما الرعد؟ يقال: هو الصوت الذي يدور في جوف السحاب و يطلب

الخروج. (۳۲۱/۳)

۶۳ اگر گوید: رعد چیست؟ گوییم: بانگ زدن آن بخارات است به یکدیگر اندر هوا که آتش
برق همی از آن جهد.^{۱۶} (۹۳)

۶۴ فان قيل: ما الثلوج؟ يقال: قطرٌ صغار تجمد في خلل الغيم، تنزل برفق. (۳۲۱/۳)

۶۴ اگر گوید: برف چیست؟ گوییم: چو آب اندر هوا بفسرد پیش از آنکه از او جدا شود، برف
باشد که فرود آید. (۹۳)

۶۵ . فان قيل: ما البرد؟ يقال: قطرٌ تجمد في الهواء بعد خروجها من سلك السحاب. (۳۲۱/۳)

۶۵ اگر گوید: ژاله چیست؟ گوییم: چو آب از بخار جدا شده باشد و پیش از آنکه به زمین آید،
اندر هوا بفسرد، ژاله شود. (۹۳)

۶۶ فان قيل: ما الزلازل؟ يقال: هي حركة بعض بقاع الأرض من رياح محتبسة في جوف
الأرض. فان قيل: ما الحسوف؟^{۱۷} يقال: هي سقوط سطح بقاع الأرض علي أهوية تحتها،

إذا انشقت و خرجت منها تلك الرياح المحتبسة. (۳۲۱/۳)

۶۶ اگر گوید: زلزله چیست؟ گوییم: اندر زمین مکان‌های تهیست و از آتش کلی که گرد زمین
گرفته است، بخارات اندر آن مکان‌ها جمع شود، و چو در وی نگنجد آن بخار، زمین را
بجانبان تا بشکافد و آن بخار از او برآید و همه زمین هرگز نجنبند، بل جایی بجنبند که آن
معنی آنجا حاصل شده باشد.^{۱۸} (۹۳)

۶۷ فان قيل: ما الوهم؟ يقال: هو قوة من قوي النفس الحيوانية متخيلة بها الأشياء. (۳۲۳/۳)

۶۷ اگر گوید: وهم چیست؟ گوییم: قوتی است از قوت‌های نفس حسّی که چیزهای محسوس
را تصوّر کند. (۹۴)

۶۸ فان قيل: ما الإيمان؟ يقال: هو التصديق مما يخبر به المخبر. (۳۲۳/۳)^{۱۹}

۶۸. اگر گوید: ایمان چیست؟ گوئیم: راست گوی داشتن شنوده است مرگوبنده را به آشکار و نهان. (۹۴)
۶۹. فان قيل: ما الکفر؟ يقال: هو الغطاء... فان قيل: ما الجحود؟ يقال: هو انكار الحق. (۳۲۲/۳)
۶۹. اگر گوید: کفر چیست؟ گوئیم: پوشیدن است مرحق را به انکار. (۹۴ و ۹۵)
۷۰. فان قيل: ما الشرك؟ يقال: إثبات ربوبية اثنين. (۳۲۳/۳)
۷۰. اگر گوید: شرک چیست؟ گوئیم اثبات الوهیت است مر دو چیز را. (۹۵)
۷۱. فان قيل: ما المعصية؟ يقال: هي خروج عن الطاعة. (۳۲۳/۳)
۷۱. اگر گوید: معصیت چیست؟ گوئیم: بیرون شدن است از طاعت. (۹۵)
۷۲. فان قيل: ما المعاد؟ يقال: هو رجوع النفوس الجزئية الى النفس الكلية. (۳۲۳/۳)
۷۲. اگر گوید: معاد چیست؟ گوئیم: بازگشتن نفس جزئی است به سوی نفس کلی. (۹۵)
۷۳. فان قيل: ما الثواب؟ يقال: هو ما تجد كل نفس من الراحة و اللذة و السرور و الفرح بعد مفارقتها للجسد. (۳۲۳/۳)
۷۳. اگر گوید: ثواب چیست؟ گوئیم: آنچه نفس بیابد اندر معاد خویش از لذت و راحت و شادی، پس از آنک از جسد جدا شده باشد، همه ثواب است. (۹۵)
۷۴. فان قيل ما العقاب؟ يقال: هو ما ينالها من الخوف و الحزن و الآلام بعد المفارقة للأجسام. (۳۲۳/۳)
۷۴. اگر گوید: عقاب چیست؟ گوئیم: آنچه نفس بیابد سپس از آنک از جسد جدا شود از اندوه و درد و رنج و پشیمانی، همه عقاب است. (۹۵)
۷۵. فان قيل: ما المعروف؟ يقال: هو فعل ما جرت به العادة و لم تنه عنه الشريعة والسنة. فان قيل: ما المنكر؟ يقال: فعل ما لم تجر به العادة لا في السنة و لا في الشريعة. (۳۲۳/۳)
۷۵. اگر گوید: معروف چیست؟ گوئیم: آنچه که عادت مردم بر آن است و شریعت از آن نهی نکرده است، معروف است. و آنچه به خلاف این است، منکر است. (۹۴)
۷۶. واللفظ كل صوت له هجاء. (۳۲۷/۳)

۷۶. اگر گوید: حدّ لفظ چیست؟ گوئیم: هر آوازی که مر او را بتوان نبشتن، لفظ است. (۹۵)
۷۷. و الکلام کل لفظ یدلّ علی معنی. (۳۲۷/۳)
۷۷. اگر گوید: سخن چیست؟ گوئیم هر لفظی که بر معنی دلیل کند، سخن است. (۹۵)
۷۸. فان قيل: ما الصدق؟ فيقال: ايجابُ صفة الموصوف هي له، أو سلب صفة عن موصوف ليست له، والكذب؟ فهو عكس ذلك. (۳۲۷/۳)
۷۸. اگر گوید: سخن راست چیست و کدام است؟ گوئیم: صفتی گفتن مر چیز را چنانک اوست، سخن راست است و اگر به خلاف این است، دروغ است. (۹۵)
۷۹. و يقال أيضاً: ... الصواب و الخطأ في الضمائر، والخير و الشرّ في الأفعال، والحق و الباطل في الأحكام و الضرّ و النفع في الأشياء المحسوسة. (۳۲۷/۳)
۷۹. گوئیم: صواب و خطا اندر ضمیر همچون خیر و شرّ است اندر فعل، و همچون حقّ و باطل است اندر احکام، و همچو منفعت و مضرتّ است اندر چیزهای محسوس. (۹۵)
۸۰. والدنيا هي مدة بقاء النفس مع الجسد الى وقت افتراقها الذي يسمي الموت. (۳۲۷/۳)
۸۰. اگر گوید: حقیقت دنیا چیست؟ گوئیم: مدّت بقاء نفس است اندر جسد تا به وقت مرگ. (۹۵)
۸۱. والموت هو ترك النفس استعمال البدن. (۳۲۷/۳)
۸۱. اگر گوید: مرگ چیست؟ گوئیم: دست بازداشتن نفس است مر جسد را. (۹۵ و ۹۶)
۸۲. والآخرة هي نشوءً ثان بعد الموت. (۳۲۷/۳)
۸۲. اگر گوید: آخرت چیست؟ گوئیم: بودش دوّم است پس از مرگ جسد. (۹۶)
۸۳. والجنة هي عالم الأرواح. (۳۲۷/۳)
۸۳. اگر گوید: بهشت چیست؟ گوئیم: عالم ارواح است و معدن لذات. (۹۶)
۸۴. والبعث هو انتباه النفوس من نوم الغفلة و رقدة الجهالة. (۳۲۷/۳)
۸۴. اگر گوید: بعث چیست؟ گوئیم: بیدار شدن نفس است از خواب غفلت. (۹۶)
۸۵. والحشر، هو جمع النفوس الجزئية نحو النفس الكلية... (۳۲۷/۳)
۸۵. اگر گوید: حشر چیست؟ گوئیم: جمع شدن نفس‌های جزئی است به نزدیک نفس کلی. (۹۶)

۸۶ والحساب، موافقة النفس الكلية النفوس الجزئية، بما عملت عند كونها مع الأجساد. (۳۲۸/۳)

۸۶ اگر گوید: حساب چیست؟ گوییم: معلوم کردن نفس کلی است مر نفس‌های جزئی را بدانچ کرده باشند از خیر و شر، آنگاه که با اجساد بودند. (۹۶)

۸۷ والصراط هو الطريق المستقيم القاصد الى الله تعالى. (۳۲۸/۳)

۸۷ اگر گوید: صراط چیست؟ گوییم: نزدیک‌تر راهی سوی خداست. (۹۶)

۸۸ ثم أعلم أيها الأخ بآئك قاصد الى ربك خلقت نطفة في الرحم، و رُبِطت بها نفسك، تُنقل كل يوم من حالة هي أدون إلى حالة أتم و أكمل و أشرف؛ و من مرتبة هي أنقص إلى مرتبة أخرى هي أعلي و أشرف، و الى منزلة هي أرفع، الى أن تلقي ربك و تشاهده، و يُوفيك حسابك، و تبقي عنده نفسك ملتذة فرحانة، مسرورة مخلدة أبد الأبدین، و دهر الداهرين، مع النبيين و الصديقين، و الشهداء و الصالحين، و حسن أولئك رقيقاً. (۳۲۹/۳)

۸۸ خردمند آن است که نیکو بنگرد در خویشتن، تا ببیند که هم از آن روز باز که نطفه‌ای بوده است، و اندر رحم مادر افتاده است، همی سوی خدا شود، و به درجه درجه همی آمده است از حالی ضعیف‌تر به حالی قوی‌تر و مکانی فروتر به مکانی برتر، تا آنگاه که پیش خدای شود، و شمار او بکند و لیکن اگر از نیکوکاران و مطیعان باشد به راحت و لذت و شادی ابدی رسد و اگر از بدکاران و عاصیان باشد به رنج و دشواری و اندوه بی‌کرانه رسد... (۹۶)

نتیجه‌گیری

با مقابله متن جامع‌الحکمتین ناصر خسرو و متن رساله حدود و رسوم اخوان الصفا، کاملاً مشخص می‌شود که ناصر خسرو متن این رساله را پیش روی داشته و مطالب آن را عیناً به فارسی ترجمه کرده و به مناسبت مقام، تقریباً تمام این رساله را در کتاب خود نقل کرده است. چنانکه پیش از این اشاره شد، ناصر خسرو ذکری از مأخذ این بخش از سخنان خود به میان نیاورده و به ترجمه بودن یا نبودن آن اشاره‌ای ننموده است. صرف‌نظر از مسأله امانت علمی و لزوم ذکر مأخذ و... این مسأله چند نکته را روشن می‌کند:

۱. یکی این که ناصرخسرو با زبان عربی آشنایی کامل داشته و از منابع علمی به این زبان به خوبی استفاده کرده است. این معنی در مواضع دیگر آثار او از جمله از اشعار او نیز آشکار است. اثر پذیری او از قصاید شاعران عرب و آشنایی او با ادب عربی در دیوان اشعار او روشن است. ناصر یک جا هم در دیوان به دیوان اشعار عربی خود اشاره نموده و به آن فخر کرده و بالیده است، اگر چه اکنون چیزی از اشعار عربی او در دست نیست.
۲. ناصرخسرو متن عربی رسائل اخوان الصفا (یا حداقل بخش‌هایی از آن) را در اختیار داشته است و از آن به عنوان مأخذ برخی علوم استفاده کرده و از همه مهم‌تر، آن را به «خازن علم حقیقی علیه السلام» نسبت داده است. این تعبیر «خازن علم حقیقی» نزد ناصرخسرو بی‌گمان بالاترین مرتبه از سلسله مراتب دعوت اسماعیلی، یعنی «امام» بوده است.
۳. ترجمه این رساله توسط ناصرخسرو - از داعیان کیش اسماعیلی در دوره مستنصر، خلیفه فاطمی و نماینده او در خراسان - نشان می‌دهد که در دوره فاطمیان رسائل اخوان الصفا در مصر میان سلسله مراتب دعوت اسماعیلی، شناخته شده بوده و در نوشته‌های تبلیغی آنها به آن رسائل استناد و ارجاع شده است، اگر چه صراحتاً از نویسندگان رسائل یا حتی عنوان تشکیلاتی نویسندگان (یعنی تعبیر اخوان الصفا) ذکر نمی‌نکرده اند.
۴. از همینجا می‌توان یکی از مهم‌ترین منابع و مأخذ فکری ناصرخسرو را شناخت. شناختن منابع فکری شاعر و نویسنده‌ای در حد ناصرخسرو، در تحلیل و تبیین مفاهیم آثار او بسیار اهمیت دارد و می‌تواند بر تاریکی‌ها و مبهمات بسیاری درباره او به عنوان یکی از شاعران بااهمیت تاریخ ادبیات ایران روشنی بیفکند.

یادداشتها

- * نگارنده وظیفه خود می‌داند از استادان گرامی آقای دکتر کاظم دزفولیان و آقای دکتر تقی پورنامداریان سپاسگزاری کند.
۱. نگارنده کتابی در دست انتشار دارد که در آن به تفصیل به تأثیر اندیشه‌های گروه اخوان الصفا بر ناصرخسرو پرداخته و نشان داده است که ناصرخسرو از اندیشه‌ها و مباحث مطرح شده در رسائل اخوان الصفا متأثر بوده و در موارد متعدد به طور مستقیم و غیرمستقیم از آنها استفاده کرده است. نگارنده تقریباً ۵۰ مورد را به طور خاص مقایسه کرده و وام‌گیری ناصرخسرو از رسائل اخوان الصفا را نشان داده است.
 ۲. از پرکارترین پژوهشگران اسماعیلیه‌شناسی و رییس مؤسسه مطالعات اسماعیلی کمبریج.
 ۳. ابن سینا در کتاب حدود یا تعریفات خود حد و رسم را اینگونه شرح کرده است: «تعریف حد: بنا به گفته فیلسوف

[ارسطو] در کتاب طوبیقا [جدل] حدّ، تعریفی است که ماهیت چیزی یعنی کمال وجود ذاتی آن شیء را بیان می‌کند و آن از جنس نزدیک و فصل فراهم می‌آید. تعریف رسم: رسم تامّ از جنس و اعراض ملازم یک شیء فراهم می‌آید، به قسمی که با آن مساوی گردد و رسم به معنی مطلق قولی است که مایه شناساندن غیرذاتی چیزی شود، با این همه خاصّ آن شیء است و مایه تمایز آن از اغیار باشد ولی نه از لحاظ ذاتی. «حدود یا تعریفات، ابن سینا: ۲۰ و ۲۱».

۴. ر.ک: رسائل الفلسفیه، الکندی، چ قاهره، ۱۹۵۰، ص ۱۶۵ - ۱۷۹؛ نقل از حلبی ۱۳۶۰، مقدمه ص ۷۲.

۵. ر.ک: رسائل اخوان الصفا، ج ۱، مقدمه دکتر عارف تامر ص ۱۰ به بعد.

۶. یعنی چاپ منشورات عویدات (بیروت - پاریس) با مقدمه و تصحیح دکتر عارف تامر، سال ۱۹۹۵.

۷. چنانکه می‌بینیم، الفاظ دو تعریف کاملاً یکسان نیست ولی مفهوم یکی است.

۸. ظاهراً با توجه به متن رسائل، باید «متفق» باشد.

۹. با توجه به متن رسائل اخوان الصفا و ترجمه آن در جامع‌الحکمتین ناصر خسرو، به نظر می‌رسد در متن جامع‌الحکمتین، خللی وجود داشته باشد. صورت پیشنهادی ما بدین شرح است: «بانگ، جز از بیرون جستن هوا از میان دو جسم که به یکدیگر اصابت کنند و از اندر جهیدن هوا به میان دو جسم کز یکدیگر مفاجا جدا شوند حاصل نشود؛ چنانک سنگی را که به سنگی زنند، یا سنگی به خودی خود بشکافد و هوا به میان او اندر جهد.» بدین ترتیب، قسمت اول این توصیف، ترجمه متن رسائل اخوان الصفا خواهد بود و آشفتگی معنای متن نیز برطرف خواهد شد.

۱۰. «و» در اینجا زائد است.

۱۱. در این بخش از متن جامع‌الحکمتین نیز آشفتگی وجود دارد. با مطابقت متن، با رسائل اخوان الصفا، متن را بازسازی کردیم. گویا یک کلمه «فساد» از متن جا افتاده است. صورت بازسازی شده متن جامع‌الحکمتین بدین شرح است (صورت پیشنهادی ما): «و نیز گفتند که کون پذیرفتن هیولی است مرصورتی شریف را و [فساد]، پوشیدن مرصورتی خسیس را.» عین صورت متن پیشنهادی ما از جامع‌الحکمتین در رسائل اخوان الصفا (ج ۲ ص ۶۰) نیز آمده است.

۱۲. در جامع‌الحکمتین، پس از این مطلب، آمده است: «اگر گوید تغیر چیست؟ گوئیم: بیرون شدن جسم از مکانی به مکان دیگر.» قطعاً از این قسمت از متن، کلماتی ساقط شده و به طور کلی معنای متن تغییر کرده است. در رسائل اخوان الصفا آمده است: «والتغیر، تبدل الصفات علی الموصوف، و النقلة خروج من مکان الی مکان» (رسائل، ج ۳ : ۳۱۹). خود ناصر هم پیش‌تر، استحاله (= تغیر) را، از نقل از مکانی به مکان دیگر جدا کرده بود (ر.ک: شماره ۴۰ از همین مقاله).

۱۳. پس از این، تعریف دیگری از زمان را نیز آورده: «و گروهی گفتند: بل زمان مدتی است به حرکت فلک شمرده و پیموده» (جامع‌الحکمتین : ۹۱)

۱۴. چنانکه ملاحظه می‌کنیم، اینجا تنها بخشی از متن رسائل ترجمه شده است.

۱۵. الفاظ دو متن کاملاً یکسان نیست.

۱۶. الفاظ دو متن کاملاً یکسان نیست.

۱۷. «خسوف» در اینجا به معنای «خسف» است، یعنی فرو بردن به زمین، غایب کردن در زمین. (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا؛ فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)
۱۸. در این بخش، متن جامع‌الحکمتین را می‌توان ترجمه توصیفی متن رسائل اخوان الصفا تلقی کرد.
۱۹. در رسائل اخوان الصفا بعد از این تعریف، آمده است: «فان قيل ما الإسلام؟ يقال هو التسليم بلا اعتراض. فان قيل ما الدين؟ يقال: هو الطاعة من جماعة لرئيس يُنظر منه نيل الجزاء» (اخوان الصفا ۱۹۹۵: ۳ / ۳۲۳). معادل این بخش از متن رسائل در کتاب جامع‌الحکمتین اینگونه است: «اگر گوید اسلام چیست؟ گوییم: طاعت دیگر است بر امید مکافات نیکی» (جامع‌الحکمتین: ۹۴). از مقایسه دو متن، آشکار می‌شود که در متن جامع‌الحکمتین آشفتگی وجود دارد. ناصر خسرو (یا کاتب نسخه) تعریف «اسلام» را از قلم انداخته و تعریف «دین» را به جای آن نوشته و حرفی از اصطلاح «دین» به میان نیاورده است. قطعاً بخشی از متن جافتاده است. (اگر سهو خود ناصر خسرو نباشد).
۲۰. واضح است که ناصر خسرو دو اصطلاح «کفر» و «جود» (=انکار) را با هم درآمیخته و ترجمه کرده است. البته اگر خطای کاتب نسخه نباشد).
۲۱. ناصر خسرو به جای تکرار الفاظ تعریف «منکر»، با توجه به معنای متن، جمله را خلاصه کرده است.

منابع

- ابن سینا، ۱۳۶۶. حدود یا تعریفات. ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: سروش.
- اخوان الصفا، ۱۹۹۵ م. رسائل اخوان الصفا. إعداد و تحقیق الدكتور عارف تامر. ۵ مجلد. بیروت - پاریس: منشورات عویدات.
- حلبی، علی اصغر. ۱۳۶۰. گزیده متن رسائل اخوان الصفا. تهران: زوار.
- خراسانی، شرف‌الدین. ۱۳۶۹. «اخوان الصفا»، در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۷. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- دفتری، فرهاد. ۱۳۶۹. «اسماعیلیه»، در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۸. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۷. لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران. (چاپ دوم از دوره جدید، ۱۵ جلدی)
- معین، محمد. ۱۳۶۳. فرهنگ فارسی. تهران: امیر کبیر.
- ناصر خسرو قبادیانی مروزی، ابومعین. ۱۳۶۳. جامع‌الحکمتین. به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هنری کربین و دکتر محمد معین، چاپ دوم، تهران: طهوری.